

کازانتزاکیس و فرصت‌های بیان بینا فرهنگی بررسی موردی: سفرنامه سیر آفاق

ابراهیم سلیمی کوچی (دانشیار ادبیات تطبیقی، دانشگاه اصفهان)^۱
محمدجواد شکریمان (دانشیار زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه اصفهان)

چکیده

نگرش‌های تطبیقی مجال بهتری برای شناخت «خود» و «دیگری» فراهم می‌آورند. ادبیات تطبیقی که فراتر از مرزبندی‌های زبانی و جغرافیایی، مطالعه بن‌مایه‌های همپوند، هم‌نهستی‌ها و هم‌نوی‌ها و حتی تفارق دغدغه‌ها و اندیشه ملت‌ها در برداشت از انسان و هستی را فراهم می‌کند، عرصه مستعدی برای مذاقه در باب مفاهیمی نظیر بینا فرهنگیست به شمار می‌رود. در نوشتار حاضر، با تکیه بر رویکرد بینا فرهنگیست در مطالعات تطبیقی، به واکاوی و بررسی هم‌نشینی و ملاقات دو حوزه سترگ فرهنگی و تمدنی شعر تغزلی عرب و زبان پارسی در رمان سیر آفاق نیکوس کازانتزاکیس (۱۸۸۳-۱۹۵۷) پرداخته‌ایم. کازانتزاکیس در این کتاب گزارش عمیق و پرکششی از سفر به خاورمیانه و شرق مسلمان ارائه می‌کند. او در فصل مبسوطی که به سفر به کوه سینا اختصاص دارد، پاره‌ای از واژگان پارسی مصطلح در آن دیار و نیز آوازه‌های شتربانان و اشعار حدی‌خوانی شاعران عرب را در متن کتاب گنجانده است. با جست‌وجوی بیشتر می‌توان دریافت که کازانتزاکیس با برگرفتن این اشعار و اصطلاحات از افواه افراد فرهیخته آن روزگار که احتمالاً زبان یونانی می‌دانسته‌اند، دغدغه جدی و جذابی برای تأکید بر رسالت ادبیات در تقریب تمدن‌ها و فرهنگ‌ها داشته است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، بینا فرهنگیست، سرودها و اشعار عربی، واژگان پارسی، کازانتزاکیس، سیر آفاق.

1. Email: ebsalimi@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

همپیوندی فرهنگی از بُن‌مایه‌های اصلی ادبیات تطبیقی است. متون بینافرهنگی، که از دل فضای متکثر فرهنگی برمی‌دمند، در آفرینش گفتمان‌های نوظهور نقش مؤثر ایفا می‌کنند. آثاری که بینافرهنگی خوانده می‌شوند مفهومی هستند قرین با تبادلات فرهنگی و بسط هویت فردی و گروهی. مطالعات بینافرهنگی، از این رهگذر، با تأکید بر نهاد سیال هویت، به ایجاد فضایی برای گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها و خلق روایت‌ها و گفتمان‌های نو ناظر است.

تقابل خود و غیر (دیگری) در عرصه‌های معارف و علوم انسانی، همچون فلسفه و روان‌شناسی و مطالعات معماری و پسااستعماری، و همچنین نظریه و نقد ادبی، مطمح نظر متفکران شده است. خود و غیر، در گفت‌وگویی سازنده یا در تضاد و تعارض با یکدیگرند و هرکس، از خلال تجربه‌ای که از سر می‌گذراند، قایل به وجود «غیر» است که مجزا و در عین حال در ارتباطی دائمی با «خود» به سر می‌برد. لذا، هر وقت که از «خود» سخن می‌گوییم بی‌گمان، آگاهانه و یا ناآگاهانه، «غیر» را نیز مد نظر داریم.

هگل در *پدیدارشناسی روح*، برای توصیف **خودآگاهی**، از دیالکتیک برده‌دار و برده استفاده می‌کند. به قول او، شرط آگاه بودن از خویشتن «خود»، آگاه بودن از «غیر» است. او تأکید می‌کند که «آگاهی انسانی، بدون درک «غیر»، از شناخت خود عاجز است». در هر رابطه برده‌دار و برده، هرچند در بادی نظر این رابطه یک سویه می‌نماید، برده‌دار («خود»)، برای شناخت جایگاه برتر خود، همواره در وابستگی تام به برده («غیر») قرار دارد (کاوالارو، ۱۲۰).

در نحله‌های فلسفی مدرن، همچون پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم (اصالت قیام وجودی)، سوژه همواره خود را در آینه «دیگری» می‌بیند و، از طریق رابطه با شخص یا گروهی که «غیر» یا «دیگری» خوانده می‌شود، به دریافت معانی دست می‌یابد و جهان‌بینی معینی را می‌پذیرد و به تعریف جایگاه خود در آن نظام فکری نایل می‌شود (همان، ۱۲۱). در این دو مکتب فلسفی، با ارائه فضای بینادذهنی، بر این نکته تأکید می‌شود که تفسیر هرکس از واقعیت همواره در تعامل با تفاسیر گوناگون «دیگر»‌های بی‌شمار است. و، از این رهگذر، هیچ تفسیری پایدار نمی‌ماند و تفاسیر پیوسته از نو تعریف می‌شوند (همان).

ژاک لاکان «دیگری» را در معانی متفاوتی به کار می‌برد، از جمله به معنای کسان — مثلاً والدین — یا چیزهایی که فرد، در جریان رسیدن به بلوغ، می‌باید خود را از آنان جدا کند (همان ۱۲۱) یا، در مرحله‌ای از رشد روانی به معنای آینه‌ای که کودک در آن تصویری خیالی از خود می‌بیند و، در عین هم‌شناسه کردن خود با این تصویر، آن را جدا از خود می‌پندارد. در این فرایند، نوعی «تمایزگذاری میان خود و دیگری و نیز میان سوژه و ابژه» صورت می‌گیرد (مکاریک ۲۸۲). بالاتر از همه، «دیگری» قلمرو زبان و قوانین و نهادهایی است که هرکس، به حیث عضو جامعه، در محدوده آنها زندگی می‌کند (کاوالارو ۱۲۱-۱۲۲).

نقد فمینیستی، با انتقاد از سازوکارهای موجود در جامعه مردسالار، «زن بودن» را با «دیگر بودن» مترادف می‌شناسد. سیمون دوبووار، نویسنده و متفکر مشهور فرانسوی، در سخن از نامتوازن بودن قدرت مرد و زن، بر این باور است که «تجربه مرد تجربه‌ای محوری و مطلق» و تجربه زن «غیرضروری، بیگانه و منفی» تلقی می‌شود. بنابراین، جامعه با «نفی خودیت کامل زن» او را در جایگاه «دیگری» می‌نشانند (مکاریک ۱۱۲).

رویگرد پسااستعمارگرا نیز رابطه «خود» و «دیگری» را آماج نقد می‌سازد. ادوارد سعید، استاد ادبیات تطبیقی و بنیان‌گذار مطالعات پسااستعماری، جوهر شرق‌شناسی را تمایز «فراستی غربی و فرودستی شرقی» می‌شمارد و بر آن است که رشته‌های دانشگاهی شرق‌شناسی، هرچند به ظاهر «بی‌طرفانه و عینیت‌گرا» یند، بر مدار سلطه تاریخی غرب بر شرق، سیطره اندیشه‌ی غربی را تکرار می‌کنند (دهشیری ۷۶).

شرق‌شناسی ارزش‌ها و نظام‌های سیاسی و اقتصادی و ساختارهای سلطه غرب را ارجمند جلوه می‌دهد و هر آنچه را آشکارا با نهادهای غربی متفاوت باشد بیگانه و غیر می‌شناسد. بر این اساس، غرب فرهنگ خود را «خود» و فرهنگ شرقی را «دیگری» می‌خواند. به باور سعید، انگاره شرق اساساً در متون و روایت‌های امپراتوری‌های غربی، بازنمایی می‌شود. بنابراین، سازوکارهایی که دیگری را می‌آفرینند اساساً در متن جای می‌گیرند. سعید اشاره می‌کند که آن «دیگری» خیالی زمانی پدید آمد که انسان غربی، از نزدیک، با پدیده‌ای ناشناخته و رعب‌آور روبه‌رو شد (سعید ۹۳) و، در نتیجه، او را جدا از خود و وحشی و بیگانه از تمدن خواند و به جایگاهی نازل‌تر از مقام خود نشانند.

رویکرد پسااستعماری، با تحلیل گفتمان استعماری، در پی بازشناساندن مناسبات استعمارگران و اقوام استعمارزده است. به سخن دیگر، متفکران پسااستعمارگرا، با تأکید بر نهاد سیال و شناور و چندلایه‌ای هویت و به چالش کشیدن اصل دیگربودگی، جویای آنند که مرزهای تقابل‌های تحمیلی استعمار، به ویژه مرز «خود» و «دیگری»، را محو یا لااقل کمرنگ سازند. از این رهگذر، مطالعات تطبیقی، با تأکید بر سرشت تکثرگرایانه فرهنگ و وجود تمایزهای فرهنگی، فرصتی مغتنم برای تحلیل و واکاوی روابط فرهنگ‌ها فراهم می‌آورد.

کازانتزاکیس و سودای گفت‌وگو و تفاهم و همپیوندی

نیکوس کازانتزاکیس^۱ از ماندگارترین چهره‌هایی است که در روزگار معاصر همه همت خویش را صرف «به اشتراک گذاشتن معنایی عام» کرده‌اند (گادامر ۳۱۳). اثر سفرنامه‌ای او، *سیر آفاق*، نمونه زبده‌ای است از تلاش برای تقریب فرهنگ‌ها و تأکید بر وجوه اشتراک آنها. این اثر، با بهره‌گیری از معانی شگرف و دقایق درخور تأمل مسائل بینافرهنگی، از زمره آثاری است که ما را، بیش از پیش، به نبوغ ادبیات در دعوت به «شناخت دیگری» و «بازشناخت خویش» (بنت و ژوبر ۳۸) امیدوار می‌سازد. توجه دقیق و عمیق کازانتزاکیس به تمدن‌های کلان و خرده‌فرهنگ‌های شرق پر رمز و راز نمونه شاخص درون‌مایه سفرنامه‌هایی است که در آنها تفاهم و همبستگی آدمیان متعلق به ساحات متفاوت جغرافیایی و تاریخی نه تنها ممکن و عملی، بلکه با دستمایه ساختن گوهر ادبیات از ضروریات عصر حاضر شناخته می‌شود.

کازانتزاکیس در *سیر آفاق* بر آن است که به دغدغه‌های فلسفی و معرفت‌شناختی‌اش در باب امکان همپیوندی و همنشینی تمدن‌ها پاسخی خوش‌بینانه دهد (نلسون ۲۱). توجه عمیق او به مصادیق و مؤلفه‌های فرهنگی اقوام شرق مسلمان، به خصوص حوزه جغرافیایی صحرای سینا، که از دیرباز مهد ظهور اولیا و رسولان الهی بوده است، تنها رویکردی ادبی و حرفه‌ای برای تدوین سفرنامه‌ای ژورنالیستی نبوده است. او فرصت سفر به «طور سینا» را برای طرح و بسط مسائل مهم «بینافرهنگیت» مغتنم شمرده است.

1. Nikos Kazantzakis (یونانی: Νίκος Καζαντζάκης)

کازانتزاکیس نقش بی‌بدیلی را که این نگرش می‌تواند در تعاملات تمدن‌ها ایفا کند، با تأکید فراوان مطرح کرده است. تصویری که او از همنهشتی و همنوایی فرهنگ‌های به ظاهر بیگانه و گاه متناقض عرضه می‌دارد و اصرار او در بهره‌جویی از گنجینه سرودها، اشعار، افسانه‌ها، حکایات و تعبیرات اصیل فرهنگ‌های بومی و مهاجر مؤید این قول است. کازانتزاکیس، در مقام تحلیل‌گر و ستاینده فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، آنچنان در یافتن خویش در آینه دیگری و امکان همپیوندی و همبستگی با فرهنگ دیگری غرقه می‌شود که در جایی از سیر *آفاق* با قلم و رقمی سرشار از شور و شیدایی می‌گوید: «دوست دارم بینگرم که در جایی رگ‌هایم خون یونانی خالص وجود ندارد؛ زیرا که از بدوی‌ها زاده شده‌ام. نیای کهنم، به دنبال هلال و پرچم سبز پیامبر افتاد و درون کشتی‌های جنگی عرب‌ها پرید که از اسپانیا عازم شدند تا کرت — جزیره انباشته از شیر و عسل — را به تصرف درآورند» (کازانتزاکیس ۱۸۲).

بدین سان، کازانتزاکیس در سیر *آفاق*، هم‌راه گردآمدن فرهنگ‌های متنوع بر سفره‌ای گشاده از تفاهم و همپیوندی و گفت‌وگو را آرمانی دست‌یافتنی و میمون و خجسته می‌پندارد. او در این اثر، همچون آثار متعدد پیشین و پسین خویش، «گفت‌وگو با دیگری» را مجالی برای ارائه غیرمستقیم حقایق مشترک در تفکر فلسفی باز می‌شناسد (یاسپرس ۱۷) و نوشداروی بسیاری از عارضه‌هایی را که دامنگیر جهان انسانی امروز شده‌اند در میل به تفاهم جست‌وجو می‌کند.

کازانتزاکیس، بیش از سایر نویسندگان معاصرش، تصویر درخور تأمل و پرکشی از رنج‌ها و مصائب انسان عصر گذار پیش روی ما نهاده است. «آثار او دغدغه‌ها، اضطراب‌ها، آشفتگی‌ها، و سردرگمی‌های انسان‌هایی را نشان می‌دهد که در حال عبور از مرحله‌ای به مرحله دیگر تاریخ» اند. او از این دوران چنین یاد می‌کند: «از یک طرف قدرت درک‌گریزی زیبایی این جهان و، از سوی دیگر، ایمان به ملکوت را از دست داده‌ایم» (خاکی ۱۴). آثار او، که مشحون از شرح دغدغه‌ها، بیم‌ها، اضطراب‌ها، و سردرگمی‌های آدمیان عصر حاضر است، تاریخ و فرهنگ‌های همپیوند و همبسته بشری را بیش از پیش مطمح نظر ساخته‌اند.

کازانتزاکیس، به سال ۱۹۰۶، در رشته حقوق، از دانشگاه آتن فارغ‌التحصیل شد و برای تحصیل در رشته فلسفه به پاریس رفت. در پاریس با افکار و فلسفه نیچه و

برگسون آشنایی یافت و تحت تأثیر آرا و نظریات این دو قرار گرفت. تأکید برگسون بر عقلانیت منتج از آمیزه‌ای از «مشاهده و اشراق و شهود» و «خرد» توجه او را قویاً جلب کرد و باعث شد بلافاصله پس از تحصیلاتش به سفرهای دور و دراز و سیر آفاق و آنفس روی آورد. او حتی در جست‌وجوی تجربه‌های ناب و حیرت‌آور، در سال ۱۹۳۴، با دوستش، آنجلیس سکلیانوس، به دیدار کوه آتوس رفت و چهل روز در صومعه‌ها و عبادتگاه‌های آن به سر برد. وی، تا پایان عمر، از آن روزها به عنوان ایام «ملکوتی و باورنکردنی» یاد می‌کند و می‌گوید: «با گذشت سالیان، اندک اندک دریافتم که برای جست‌وجوی چیزی که همه عمر به دنبالش بودم، به کوه مقدس رفته بودم» (همان ۱۸).

کازانتزاکیس را «مرد سفر و رؤیا» خوانده‌اند (همان ۲۱). شهرت او تا اندازه فراوانی مرهون گزارش‌ها و طرح‌واره‌های فراوانی است که از این سفرها در آثارش گنجانده است. این سفرهای دور و دراز با تلاش‌هایی خستگی‌ناپذیر و سختکوشانه در جست‌وجوی پاره‌هایی از حقیقت همراه بوده‌اند. او در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۷، برای تهیه گزارش‌های ژورنالیستی رهسپار ایتالیا، قبرس، فلسطین، و مصر شد. ماحصل این سیر و سفرها یادداشت‌های جذاب و گزارش‌گونه‌ای است که پاره‌ای از آنها همان سال‌ها در روزنامه‌های یونانی منتشر شدند. در سال ۱۹۲۷، متن کامل و ویراسته این یادداشت‌ها با عنوان *سیر و سفرها*^۱ در اسکندریه به چاپ رسید. سال‌ها بعد، وقتی آثار کازانتزاکیس برای چاپ در مجموعه‌ای مستقل گردآوری شد، او در این مجموعه تجدیدنظرهای اصلاحی و افزوده‌های فراوان وارد کرد. بخش عمده مجموعه، در دو فصل مبسوط به «مصر» و «سینا» (فلسطین) اختصاص یافته و بخش کوتاه گزارش‌گونه‌ای نیز از سفر او به «ایتالیا» در کنار آن آمده است.

کازانتزاکیس همواره در جرگه آن دسته از چهره‌های فرهنگی-ادبی جای گرفته است که، ورای مرزبندی‌های معمول جغرافیایی و فرهنگی، بی‌وقفه مشاهده‌گر آرمان‌ها و آلام انسانی در اقصی نقاط کره ارض بوده‌اند. او، به روزگار خویش، شاهد جنگ‌های داخلی (اسپانیا) و بسیاری از رویدادها در چین، ژاپن، مصر، بیت‌المقدس، ایتالیا، قبرس، اتریش، فرانسه، و انگلستان) بود و گزارش‌های بدیع و خلاقانه‌ای از سیر و سفر در این

حوزه‌های متنوع جغرافیایی به دست داد؛ گزارش‌هایی که در آنها تنها روساخت‌های مدنی و جغرافیایی و تاریخی توصیف نمی‌شود، بلکه نمونه‌های شاخصی از واکاوی عمیق‌ترین خصلت‌های وجود انسانی و مسائل مربوط به واقعیت‌های معرفتی، فرهنگی و اجتماعی جوامع، به‌ویژه خرده فرهنگ‌ها، به نمایش در می‌آید. این‌گونه تلاش‌های بی‌وقفه و صادقانه او، چه از راه ترجمه و چه از راه مقاله و رمان و داستان، سرانجام جایزه بین‌المللی صلح ۱۹۵۶ را از آن او می‌سازد. وی، «علی‌رغم جنگ‌های داخلی، جنگ‌های جهانی و سرخوردگی‌های مستمر سیاسی، تمام زندگی‌اش را وقف درک و تحکیم ارزش‌های معنوی بشر کرد. کازانتزاکیس مرتباً تکرار می‌کرد که هدفش استحاله جسم به روح و معناست» (نلسون ۱۸).

کازانتزاکیس دمی از اشتیاق شناخت و بازشناخت خدا و خود و دیگری و نفسی از تجربه‌اندوزی فارغ نماند و پیوسته به اروپا و آسیا و به خصوص خاورمیانه مشغول بود. در نظر او گاه خدا همانا «جست‌وجو و تلاش و کلنجار برای یافتن خدا»ست (پولت ۷۷). سفرنامه‌های او، که امتزاج دل‌انگیزی از رمانتیسیم و واقع‌گرایی خاص اوست، همچنان، به لحاظ درک عمیق و روشنگرانه فرهنگ‌ها و تمدن‌های متنوع، نمونه‌های ارزنده‌ای از نوع ادبی سفرنامه به شمار می‌روند.

دوران کودکی کازانتزاکیس در بجهوحه جنگ‌های میهنی کرتیان با عثمانی‌ها گذشت. از سوی دیگر، چندگانگی فرهنگی محیطی که او دوران کودکی و نوجوانی خود را در آن سپری کرد آکنده از حساسیت‌ها و تنش‌های بسیار بود. در کرت، فرقه‌های گوناگون مسیحی در کنار ترک‌های مسلمان و اقلیت‌های دیگر همزیستی داشتند. مجموعه این شرایط در شخصیت کازانتزاکیس و آرا و عقاید او درباره تقریب فرهنگ‌ها و ادیان تأثیر شگرف داشت. کازانتزاکیس، از جهت همین موضع وحدت‌گرایانه، خشم مخالفان جزمی‌صفت را برمی‌انگیخت، چون در نوشته‌هایش، به جای آنکه از موضع ثابتی طرفداری کند، همه واقعیات را در نظر می‌گرفت (همان ۱۲). او، چه از طریق مطالعه متون موجود و چه از خلال سفرهای درازدامنش، هیچ‌گاه از تلاش برای شناخت تمدن‌ها و ادیان بازنماند. وی، در مقام جست‌وجوگری خستگی‌ناپذیر، بازگشت به سرچشمه آرمان‌ها و بینش‌های دینی را بهترین راه برون‌شد از نابسامانی‌ها می‌شناخت و

هماره احساس می‌کرد که تمدن غربی رو به اضمحلال است و انسان امروزی، با طرد دین، بیش از پیش در خلأ رها شده است. به نظر او، عصری که در آن به سر می‌بریم دوران تعادلی نیست که در آن تهذیب و تزکیه، توافق، صلح، عشق، و حقایق بارور و مفید جاخوش کرده باشد (همان ۱۸).

سیر آفاق: نمونه زبده سفرنامه‌نویسی با دغدغه‌های بینا فرهنگی

در میان گروه‌های مختلف سیاحان، اعم از تجارت‌پیشگان یا کسانی که به سودای کسب علم یا به عزم پیام‌رسانی یا به قصد تفریح بار سفر می‌بندند، دانشوران و اهل نظر که دیده‌ها و شنیده‌ها و دریافت‌ها و تجربیات سیر و سفر خود را به گزارش در می‌آورند مقامی ممتاز و پایدار دارند. سفرنامه‌ها نوع ادبی محبوب و مطلوب ذایقه عام و خاص‌اند. برای جماعتی سرگرم‌کننده‌ترین گزارش‌های واقع‌گرایانه‌اند و برای خواص منابعی مستند در احوال غیر. از میان سفرنامه‌ها آنهایی شاخص‌اند که، فراتر از محدوده‌های زمانی و مکانی، جوابگوی اقبال و ارجاع پژوهشگران باشند.

در سفرنامه‌های زبده، آرمان‌ها و آرزوها، ناکامی‌ها و شکست‌ها، روابط اقوام با «خود» و «دیگران» بازتاب یافته است. خواندن چنین سفرنامه‌هایی برای هر صنفی از اصناف جامعه کارکرد متمایز دارد. خواندن سفرنامه، از این حیث، وسیله‌ای است برای گذران اوقات فراغت، آشنایی با شیوه‌های گوناگون زندگی اقوام و دستاوردهای فکری و ذوقی آنها و همچنین التذاذ ناشی از بازیابی تجربه‌های مشترک و آشنا یا کشف تجارب ناشناخته. از همین روست که سفرنامه‌نویسانی از طراز کازانتزاکیس همچنان قاصدان و گزارشگران جنبه‌هایی از شناخت «غیر»ند که گویا تنها با عبور از منشور ذهن و قلم نویسندگان توانا مشاهده‌پذیر می‌شوند.

کازانتزاکیس، در نخستین بخش سیر آفاق که روایت هراس‌ها و تردیدهای ذهنی وقاد و ناآرام در قبال سفر و هجرت است، در قالب گفت‌وگویی ظاهراً با همزاد خویش، سفر را در وجوه اسطوره‌ای و نمادین «سیر و سلوک» و «هجرت از خویش» توصیف می‌کند. بخش دوم عمدتاً شرح حال سن فرانسویس است. کازانتزاکیس تأملات خویش

را در آغاز این سفر با گزارش بازدید از کلیسایی به نام این قدیس ایتالیایی آغاز می‌کند و صفحاتی را به توصیف زهد و پارسایی و نیایش‌های پرشور او اختصاص می‌دهد. از همین جاست که پرسش بنیادین خویش را یادآور می‌شود، با تردید و حیرتی بیشتر و شاید امیدی تازه‌تر، از خود می‌پرسد قدم نهادن در کدام راه به حقیقت نزدیک‌تر است (کازانتزاکیس ۲۷). جالب آنکه، بلافاصله پس از دیدار کلیسای زاهدترین قدیس ایتالیایی، فرصت سفر به رم و ملاقات با موسولینی در اوج حاکمیت فاشیسم دست می‌دهد. کازانتزاکیس متن گفت‌وگوی خویش با موسولینی را در *سیر آفاق* درج کرده است که تأملاتی در مقایسه فاشیسم و بلشویسم، همچنین نقدی گزنده بر فاشیسم به حیث نظامی خودکامه و آزادی‌کش و محوکننده کرامت انسانی را در بر دارد. شاید همین سرخوردگی و نابسامانی عمیق و ریشه‌دار دنیای به ظاهر بیدار غرب باشد که او را بیش از پیش تشنه جست‌وجوی «اندیشه آگاه ولی خواب‌آلوده مشرق زمین» کرده است (کازانتزاکیس ۳۷) و او را، به پای خویش، به آستانه تمدن کهن مشرق، یعنی سرزمین مصر، می‌کشاند. پس از مصر نوبت به «طور سینا» می‌رسد که فصل جلیل و مبسوط *سیر آفاق* با عنوان «سینا» به آن اختصاص یافته است. کازانتزاکیس اشتیاق سرشاری برای رسیدن به کوه سینا نشان می‌دهد. وی می‌نویسد: «سینا، کوهی که نشان از گام‌های خدا دارد، سال‌ها در ذهن من چون قله‌ای دست‌نیافتنی جلوه می‌کرد» (همان ۱۱۲). دیدار این کوه پرنشان و پرخاطره از رسولان و واصلان، اثر شگرفی در جان او دارد و او را در تأملات عمیقی مستغرق می‌سازد. در نظر او، طور سینا همان جاست که «انسان ناامید و مغرور آموزش غایی می‌بیند» (همان ۱۵۴). پایان‌بخش متن اثر فصلی است با عنوان «به سوی ارض موعود» که شرح سفر کازانتزاکیس به «اورشلیم» و «ناصره» را در بر می‌گیرد.

مؤلفه‌های بینافرهنگی در *سیر آفاق*

اشعار و سرودها

کازانتزاکیس، در *سیر آفاق*، با آنچه می‌بیند و پیش روی او می‌نشیند، وارد «گفت‌وگو» می‌شود. وی، در بسیاری از بخش‌های این سفرنامه، اشتیاق خود به «گفت‌وگو با دیگری» و با عناصر فرهنگ و تمدن غیر را به وضوح نشان می‌دهد. از جمله می‌گوید:

«من آهسته دستم را به سوی 'تیما' دراز کردم و محرمانه با او چنین گفتم: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، محمداً رسولُ الله. تیما حیران بود آنچنان‌که گویی راز بزرگش را فاش ساخته‌ام. شادمان و بشاش مرا نگرست و دستم را فشرد» (همان ۱۳۰). او به مصادیق و نمونه‌های هنری و ادبی «فرهنگ غیر»، نظیر افسانه‌ها، حماسه‌ها، ادبیات عامیانه، و شعر، توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد. از همان صفحات نخستین شرح دیدار از مصر، مکرر اشعار عامیانه‌ای را که در آن روزگار رواج داشت، به مناسبت‌های گوناگون نقل می‌کند. به عنوان مثال، با دیدن مستمندی و نابسامانی معیشت کشاورزان، پاره‌ای از اشعار یکی از شاعران گمنام ممفیسی در وصف احوال رنجوران و تهیدستان را که ذیلاً آمده نقل می‌کند:

بافنده را تهیدست در کارگاهش دیده‌ام که زانواتش بر شکم میخکوب شده است

و هوای آلوده را نفس می‌کشد

و نگاهبان را رشوه داده است تا روشنایی را ببیند.

[...]

دبّاغ را دیده‌ام

که با چشمان خسته و انگشت‌هایی که همچون ماهی بو می‌دهد

زندگانی‌اش را با بریدن پوست می‌گذراند.

و پینه‌دوز را

که سراسر عمرش گدایی می‌کند

حتی چرمی را که با آن کار می‌کند می‌خورد تا از گرسنگی نمیرد. (همان ۴۳)

کازانتزاکیس، وقاد و باریک‌بین، افسانه‌ها و حکایت‌هایی را، که به نوعی بیانگر خواست‌ها و آرمان‌های قوم‌اند، در فرصت‌های مناسب، لابه‌لای آنچه از آن قوم نقل می‌کند می‌گنجاند و عموماً از ستایش ارزش‌های نهفته در پس این حکایات غافل نمی‌ماند. او به «خدای خوانی» شتریان گوش می‌سپارد و می‌کوشد پاره‌ای از رنج‌ها و امیدها و حرمان‌های آدمیانی را که این سروده‌ها را از دل برآورده‌اند حس کند؛ در جایی دیگر، خود را همزاد و هم‌پیمان آن سه مردی در یکی از افسانه‌های کهن مصری می‌پندارد که سوگند خوردند همه عمر را به سوی جنوب پارو بزنند تا چشمه‌های پنهان نیل را بیابند (همان ۱۷۹).

کازانتزاکیس، که بازنمایی اسطوره‌های مصر باستان و سرزمین‌های دیگری از شرق را وجهه همت خویش ساخته است، به تفصیل از این اساطیر سخن می‌گوید و از شرح

سروده‌ها و نیایش‌های حک شده بر تخته‌سنگ‌ها و دیواره‌های باستانی مصر غافل نمی‌ماند (همان ۸۰-۸۵). چنین به نظر می‌رسد که وی با کسی هم‌نشین بوده که برخی از آوازاها و اشعار قدیم عرب را برایش ترجمه می‌کرده است:

عشق بزرگ یک بدوی شترش است. یک آواز قدیم عربی تشبیهات خشنی برای ستایش این مصاحب محبوب بدویان به کار می‌برد:

«شتر بر ماسه‌ها گام می‌نهد و پیش می‌رود.

بدنش به سختی چوب‌های تابوت است. ران‌هایش استوارند و به دروازه قلعه‌ای بلند می‌مانند.

جای ریسمان بر دنده‌هایش چون دریاچه‌ای خشک و انباشته از ریگ است.

جمجمه‌اش به سختی سندان است. لمسش می‌کند و می‌پنداری که بر ستونی دست می‌کشی.

به راستی شتر مانند نه‌ری است که صنعتگر یونانی می‌سازد و فرازش را با سفال

برمی‌پوشاند» (همان، ۱۳۳).

دهقانی بر آن است که انتخاب عنوان «آواز» برای این شعر نشان می‌دهد که گزارشگر آن را به صورت «حدی‌خوانی» یعنی در قالب آوازی شنیده است که به ترنم برای شتران می‌خوانده‌اند.^۱

باری، کازانتزاکیس فرهنگ عامه، به خصوص اشعاری را که در دو زبان عربی و پارسی جلوه‌گاه شور و شعور است، می‌ستاید و شاعران و سروده‌های آنان را محترم می‌شمارد. شرح دیدارهایی که با شاعران مصر، نظیر کاوافی، دارد و قطعاتی که از اشعار آنان نقل می‌کند مؤید این معنی است (همان ۱۰۵).

کازانتزاکیس شرق مسلمان را ستودنی و گنجینه فرهنگی و تمدنی آن را معتبر و درخور اعتنا می‌شناسد و در این باب می‌گوید: «این شرق است آن‌گونه که آن را دوست می‌داریم: آکنده از نور و رنگ‌ها و بوی‌ها» (همان ۵۴). او برای بازنمایی مظاهر فرهنگی شرق آن روز از گنجینه تغزل شاعران سرزمین‌هایی که به آنها سفر کرده بود بهره می‌جوید:

و این‌گونه است که کاهنان قربانی‌ها را به نیل تقدیم می‌کردند و بازوهایشان را در نیایش برمی‌افراشتند:

۱. اصل این قطعه «معلقه» ای از طرفه‌بن عبد است که پاره‌ای از آن ابیات زیر است:

لِخَوْلَةٍ أَطْلَالَ بِرُقَّةٍ نَهْمَدِ	تَلُوْحُ كِتَابِي الْوَشْمِ فِي ظَاهِرِ الْيَدِ
وَقُوْفًا بِهَا صَخْبِي عَلَى مَطِيئِهِمْ	يَقُولُونَ لَا تَهْلِكُ أَسَى وَتَجَلِدِ
كَأَنَّ حُدُوجَ الْمَالِكِيَّةِ غُدُوَّةٌ	خَالَاتِنَا سَيِّئِينَ بِالنَّوْاصِفِ مِنْ دُوِّ

(دهقانی ۱۳۶)

درود بر تو ای نیل، که بر زمین ظاهر می‌شوی
و به آرامش روان می‌گردی
تا مصر را زندگی بخشی [...]]
و چهار هزار سال بعد، شاعر بزرگ مصر امروز، احمد شوقی، با پرستشی همان‌گونه نیل را
می‌ستاید:
آب‌هایت به طلا می‌ماند
و تو بر زمین جاری می‌شوی
تا آن را زیباتر بازآفرینی
امواجت
همچون قانون ابدی دوستی و عشق
بی‌وقفه روان است
و دره از آغوشت
حیاتی گرانبار می‌گیرد (همان ۵۲-۵۳).

واژگان اصیل فرهنگ غیر

کازانتراکیس عمیقاً به این نکته پایبند است که هیچ ترجمه و برگردانی نمی‌تواند
جانشین پاره‌ای از مایه‌های فرهنگ غیر باشد؛ از این رو، در *سیر آفاق*، پیوسته واژه‌ها و
تعبیری می‌یابیم که به سیاق زبان اصلی قومی که آن را به کار می‌برد، یعنی در قالب
اصیل خود نقل شده‌اند. به عنوان مثال، واژه‌های «فلاح»، «خمسین»^۱ و «آفندس»^۲ به
همین صورت که مصریان به کار می‌برند در متن *سیر آفاق* آمده است (همان ۴۲-۴۹).
پاره‌ای دیگر از کلماتی که در متن *سیر آفاق* به صورت اصل وارد شده‌اند نام
اشخاص، البسه، ادوات و ابزارها، همچنین رویدادها هستند. از آن جمله‌اند: «جلباب»،
«عصابه»، «ملایه» و نیز گنج‌های «خلیفه مستضر بالله» (همان ۵۵-۵۷).
گروه دیگری از آن نوع واژه‌ها کلمات و ترکیبات اصیل فارسی‌اند که از راه
نامعلومی وارد منطقه دورافتاده صحرای سینا شده‌اند (دهقانی ۱۳۸). نمونه‌اش ترکیب

۱. نام بادی است که هر سال به مدت پنجاه روز از جنوب مصر می‌وزد.

۲. واژه ترکی مأخوذ از یونانی است و، در مصر آن روز، بر اربابی اطلاق می‌شد که پس از برداشت محصول برای
بردن سهم هنگفتش بر سر خرمن برده می‌آمده است.

«آشتی‌نامه» است که در گزارش عبور محمد، درود خدا بر او، از کوه سینا به کار رفته است. صومعه سینا، بنا به گفته راهبان، یک قرن پیش از تولد پیامبر اسلام^(ص) ساخته شده است و هنگامی که محمد^(ص) از کوه سینا می‌گذشت «راهبان با احترام بسیار به او خوش آمد گفتند و محمد خشنود شد و آن پیمان مشهور، «آشتی‌نامه»، را به آنان داد. این پیمان، که به خط کوفی روی چرم گوزن نوشته شده و به دست پیامبر مهر گشته است، هنوز باقی‌ست. در این پیمان، محمد امتیازاتی سخاوتمندانه به راهبان سینا اعطا کرد» (کازانتزاکیس ۱۳۹).

نمونه دیگر واژه «تواره» است. تواره انباری زیرزمینی بوده است که در مواقع ضروری از آن به عنوان پناهگاه استفاده می‌شده است (دهقانی ۱۳۹). از مجموع آنچه در فرهنگ‌ها و شواهدی که در اشعار شاعرانی همچون ناصرخسرو^۱ آمده استنباط می‌شود که در ایران قدیم چنین انبارهایی با کارکردهای متفاوت، تعبیه می‌شده‌اند و نام آن‌ها «تواره» بوده است. در لغت‌نامه دهخدا، «تواره» فضایی شبیه اتاق وصف شده که «برای نگاهداری گاه و سرگین و شاید برخی کالاها می‌ساخته‌اند و در مواقع ضروری بدان پناهنده می‌شده‌اند». کازانتزاکیس این سازه را چنین وصف می‌کند: «درهای آهنین کوتاه و راهروهای زیرزمینی تاریک هنوز پابرجای‌اند و در اینجا شکافی بزرگ به عمق بیست متر به نام 'تواره' وجود دارد که انسان‌ها و کالاها به وسیله قرقره از میان آن بیرون کشیده می‌شوند» (۱۳۹).

اسطوره‌ها و اشخاص
از همان صفحات آغازین سیر آفاق، اسطوره‌های یونان و جهان پر رمز و راز شرق، نظیر «سیرن‌ها» (همان ۱۱) در همپوندی با یکدیگر معرفی می‌شوند. بینامتنیت نیز در

۱. به عنوان مثال در بیت «بباید رفت آخر چند باشی / چو متواری در این خانه تواره» (ناصر خسرو ۲۱۴)
۲. سیرن‌ها (Siren-hâ، یونانی: Seyrenes)، در اساطیر یونان، سه پری دریا که معمولاً با سر زن و تن پرنده مجسم می‌شوند؛ به روایتی، دختران آخلوئوس (رب النوع رود)‌اند و در جزیره‌ای می‌زیند که محاطه از صخره‌هاست. آنان با آواز دلفریب خود کشتیبانان را به جانب جزیره می‌کشاند که در آنجا کشتی‌شان می‌شکند. آرگونوت‌ها (جماعتی که به رهبری یاسون به جست‌وجوی پشم زرین رفتند) با نعمات اورفئوس از خطر جستند. اودوسئوس خود را به دکل بست و گوش‌های همراهان را نیز فروبست تا به دام آنان نیفتند.

سیر آفاق شاخص است. کازانتزاکیس حتی از وارد کردن قهرمان مطلوب و همیشگی خود، زوربای یونانی، در قطعاتی از متن اِبا ندارد:

اکنون حضور قهرمانی برتر سراسر کوهستان را در بر گرفته است. اما این قهرمان دیگر موسی نیست بل کارگری ساده است که در طول زندگی ام همراه و سخت او را دوست می‌داشته‌ام: «جرج زوربا». در نظرم او کسی است که اکنون از قلّه سینا فرومی‌آید و ده فرمان جدید را به همراه دارد (همان ۱۵۷).

بسیاری از مؤلفه‌های بینامتنیت تاریخی و جغرافیایی و فلسفی در سیر آفاق وجود دارد. اشاره به شخصیت‌هایی نظیر «سندباد بحری» (۱۵۸)، شخصیت‌هایی که قصص آنها در کتب مقدس آمده‌اند و اماکنی نظیر «معبد بزرگ سلیمان» (۲۱۸) از این دست‌اند. کازانتزاکیس حتی برای معرفی ستایش‌آمیز معماری اسلامی، فصلی را به توصیف یکی از مساجد و مراسمی که در آن برپا می‌شود، اختصاص داده است. (۲۱۷)

تفکر وحدت‌گرایی کازانتزاکیس در جای‌جای گفتارهایی در باب طور سینا مجال ظهور می‌یابد:

هر «رهاننده‌ای» پیامش را بر اساس وضعیت جامعه‌اش و عصری که در آن زاده شده است و بر حسب خواست فردی خویش مطرح می‌سازد. اما همه رهانندگان یکی هستند. در گفتار و رفتار آنان همیشه همان فریاد مادون انسانی، انسانی، و ورای انسانی به گوش می‌رسد. خدا در وجود انسان‌ها درد می‌کشد، می‌کوشد تا پیام خویش را بازگو کند (۱۲۵).

او نام نیک رسولان را، بارها و بارها، با پیوندی عمیق و ریشه‌دار در کنار یکدیگر می‌نشانند:

مسیح، بودا و محمد هم به «گرداب» رسیدند. اما پلی بر آن ساختند و گذشتند و گله‌های انسانی نیز از پی آنان. مسیح، بودا، و محمد چوپانان و قهرمانان بودند (۱۲).

کازانتزاکیس، در لابه‌لای شرح بسیاری از وقایع و مشاهداتی که در طور سینا دارد، گفت‌وگوهای پیامبران با خداوند را نقل می‌کند:

و موسی، نومیدانه و خشمگین، دستانش را به سوی خدا بلند کرد و فریاد برآورد: چه کنم با این قوم ناسپاس؟ آنان آماده‌اند تا سنگ‌ها بردارند و مرا به هلاکت رسانند! و خدا بر فراز سر امتش خم شد و گوش فرا داد. زمانی بر آنان «مَن و ستلوی» فرستاد و دیگرگاه شمشیری تا خردشان کند. (۱۲۳)

او در قطعاتی نیز، با شور و شیدایی، حکایت‌گفت‌وگوهای خداوند و رسولانش را از فراز کوهستان‌های سینا، همپا با روایت‌های کتب مقدس، نقل می‌کند. نمونه‌اش گفت‌وگوی جذاب سموئیل با خدا است که در آن، سرانجام سموئیل به هجرت به بیت‌لحم (زادگاه عیسی^(ع)) ترغیب می‌شود (۱۶۸).

کازانتزاکیس حتی جملاتی از رسولانی را — از موسی^(ع) گرفته تا بودا — نقل می‌کند که از طور سینا برآمده‌اند یا گذاری بر آن داشته‌اند. از داوود^(ع) می‌گوید که

حکم می‌کرد هر آن کس که بر کوه خداوند صعود کند باید دست‌هایی بیگانه و قلبی پاک داشته باشد (۱۵۲).

و از الیاس(ع) که

در آنجا رؤیای بزرگ خویش را دریافت: او درون غار شد و اینک صدای خدا بود که طنین می‌افکند (۱۵۲-۱۵۳).

او «دیر سینا» را میعادگاه «قبایل دارای زبان و مذاهبی بیگانه» قلمداد می‌کند که رسولانی برای همپیوندی و انس و الفت داشته‌اند (۱۳۵) و توصیف «دیر سینا» را با این عبارات آغاز می‌کند:

در ارتفاع هزار و پانصد متری، میان کوه‌ها، دیر سینا چون قلعه‌ای چهارگوش با برج‌ها و مزغل‌های سربرافراشته است. من بر حیاط باشکوه آن می‌نگرم. در وسط، کلیسا با یک مسجد سپیدرنگ کوچک در کنارش خودنمایی می‌کند. اینجا هلال برادرانه با صلیب می‌پیوندد (۱۳۶).

نتیجه‌گیری

مشرق‌زمینی که کازانتزاکیس در سیر آفاق به تصویر می‌کشد، به تعبیر سارتن، سرزمینی است که طلعه‌های روشنایی از آن برخاسته است (سارتن ۱۰). از این رو، او همواره ستایشگر پرآوازه شرق پر رمز و راز و سرزمین‌هایی همچون طور سیناست که مهد حیرت‌ها و پرسش‌های عظیم و میعادگاه رسولان و آگاهان بوده‌اند. وی، تا واپسین لحظات حیات خویش، بارها و بارها از تجربه‌های گفتنی و ناگفتنی خویش در شرق مسلمان یاد می‌کند و می‌گوید: «چشمانم آکنده از شرق است» (خاکی ۲۰).

کازانتزاکیس دمی از دغدغه تفاهم و تقریب فرهنگ‌ها و تلاش برای تعمیق همپوندی‌های دو تمدن سترگ شرق و غرب غافل نمانده و بارها گفته است: «احساس می‌کردم که یگانه وظیفه‌ام این است که آشتی دهم» (خاکی ۱۷). سفرنامه *سیر آفاق* نمونه بارز و ارجمند این تلاش برای تحکیم پیوندهای فرهنگ‌هاست. کازانتزاکیس، در *سیر آفاق*، عناصری فرهنگی نظیر تاریخ و زبان و ادبیات فرهنگ‌های متفاوت را مطمح نظر ساخته و از «طور سینا»، میعادگاه رسولان و واصلان و آگاهان شرق مسلمان و دیگر سرزمین‌ها و ادیان، میدانی گسترده برای ملاقات تمدن‌ها بر ساخته است — میدانی که آدمیان در آن، ورای رنگ و نژاد و زبان، ریشه‌های همپوند و درهم‌تنیده‌ای از گذشته می‌یابند و خوش می‌دارند که باور کنند رؤیای جهانی تفاهم‌طلب‌تر و برخوردارتر از ایمان به وحدت در قیاس با آنچه امروز در آن می‌زیند تعبیرشدنی است.

منابع

- خاکی، غلامرضا. «برای هوا و ابرها (درباره نیکوس کازانتزاکیس)». هنرمند، سال سوم، شماره ۶۹ (۱۳۸۸): صص ۱۶-۲۱.
- دهشیری، محمدرضا. «از شرق‌شناسی تا مطالعات پسااستعماری: رویکردی میان‌رشته‌ای». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، شماره ۴ (۱۳۹۰): صص ۶۱-۹۰.
- دهقانی، محمد. *از شهر خدا تا شهر انسان*. تهران: نیلوفر، ۱۳۸۹.
- سارتن، جرج. *سرگذشت علم*. ترجمه احمد بیرشک. تهران: ابن سینا، ۱۳۳۳.
- کازانتزاکیس، نیکوس. *سیر آفاق*. ترجمه محمد دهقانی. تهران: پیک فرهنگ، ۱۳۶۷.
- مکاریک، ایرنا ریما. *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه، ۱۳۹۰.
- نلسون، بانی. ۱. *نگاهی دیگر به زوربای یونانی*. ترجمه مینا نوایی. تهران: شرکت چاپ و نشر، ۱۳۷۳.
- یاسپرس، کارل. *افلاطون*. ترجمه حسن لطفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷.

Baneth-Nouailhetas, Émilienne; Joubert, Claire. *Comparer l'étranger: enjeux du comparatisme en littérature*. Rennes: Presses universitaires de Rennes, 2006.

- Cavallaro, Dani. *Critical and Cultural Theory: Thematic Variations*, London: Athlone Press, 2007.
- Gadamer, Hans-Georg. *Vérité et Méthode*. Paris: Le Seuil, 1996.
- Polet, Jean-Claude. *Auteurs européens du premier XXème siècle*. Bruxelles: De Boeck Supérieur, 2002.
- Said, Edward. *Orientalism*. New York: Penguin, 2003.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني